

محسن مجید زاده

فولکلور ما زندران

ویهار

مُونَلَه شُو بِلِيلِ مَسْ كِنَه خُونِش

و پشه ی دَرِیمِجَه اش زَنَه نالِش

شَرِش آسار و رَوَا مِجِش

چَمِر زَنَك كِنْفِدُون كَالِش

لِلوای چَپُون، كَالِش خُونِش

ز لاله نُودِیمِ سِتارِی نَقِش

هَمِه هَدِیَه ی فَصْلِ وِیهارِی

وِیهارِی، بِرِجِیوَرِی، اَلله نَارِی

ذاری تِی بِلِی و عَطْر و وَنُوشَه

مِشَك و كَو بُواری سَه هَر كُوشَه

بِوای هَشِنَه خَال و خُونِشَه

نَمُورِ كَلِه باغِ اَطْلِسَه بُووشَه

هَمِه جَاوَنَك و اَهِنَه، خَرُوشَه

زَمین و كُوه و دَرِه سَبَرَه بُووشَه



کَنَامِ وَگوشه، هَر جَارِفَتِ وَرُوشَه
 هَوَا مَشَكِّ تَمَامَه مَفْتَه رُوشَه
 تَمُورِ دَشْتِ وَصَخْرَا مَشَكَلَا
 وَبَهَارَه، بِرِجَبِه، لَالَه نَمَا
 وَبَهَارَه، مُوسِمِ نَوسِ وَشَمَا
 مَه يَا سَكَلَه دِيَمِ عَسِرِ نَشَا
 مِيُونِ كَلَه بَاغِ زَنگِي دِيَا
 دِزَلْفُونِ دَشْتِي كِرِ دِ كَلَرَا
 سِيَرِ وَنَه چِيَرَه صَدُوتُو وَبَهَارَه
 كَوَكِي مِجَن مِيُونِ كَوَهَسَا
 زَنخَدُونِ دَارِنَه وَه تُوِي نَمَا
 مَه دَلِ مَحْنُونِ مِيُونِ دَرَانِطَا
 كَه مَحْنِ طَالِبِ دِيَنَا مِيَا
 وَبَهَارَه، بِرِجَبِه، لَالَه نَمَا



«ترجمه به نثر»

شفتاب هزار آوازی است بخواند درونش غم نغمه گنجش
 ششتر، آب ز غمش رود در صد ز جنت گوشتدان شادان
 بی چون و آواز شادانی تصویر ستاره در بیان آب زلال
 همه میری کوسم به راست
 باد بساز ز بیا و لاله زار است

شکوفه درخت، گل و عطر دهنده شفت و گلاب در برگش پراکنده است
 درخت ابریشم شمع در برگش فروخته گشتن بر اندام جام ظیفی پوشیده
 همه جا آواز خردی برآید زمین و کوه و دره جامه بسازد در برگش
 کنار و گوش، هر جا آمد درخت است برآیند ستاره را را ایگان میفرستد
 تمام دشت و صحرا است میبارد
 باد بساز ز بیا و لاله زار است

بهار، موسم کس کنایه است گل روی بارین فسیل شاد است
 دین گمنان بارین رنگی نمایان است دوزخش خروشته بجز هزار است
 سیر چهره پیش بار صند و صابر است چون کنگ خزان در میان کوب است
 در زخم آن خود آب حیات دارد دل من محزون آب شد تظا را دوست
 که محسن خواستار دیدار بار است
 بهار بسیار زیبا و لذت زار است

فرهنگ لغات و واژه ها

و بهار: بهار (واو و باء قابل تبدیلند)
 مانگ & Manگ و مونگ & Moung یعنی ماه است و مونگله شونبی
 شنبات در زبان در زبان Mangi (مونگی) یعنی مناسبت
 و پشته: پشته جمل همان ویشک (اندلسوا) پستی است منهاها و غیر
 مفیظ رکب) بکبر تبدیل شده اند
 آتش: خرس، این بسم کردن در کجا برای نامی، نوزدان بنمال شود، در نوزد اسموت
 همان خرس بکوبند پهلوی دلدغه (خرس، آتش، پارس) - در گریگان غنی
 از روز فان اهره Aish - اوستانی سلاطین (آتش)
 سغدی: آشته.

رو آواز Ruwar یعنی رودبار، جایکه در پی قرار گرفته و در آن آب برآید جاری
 شود و نقطه تعالی آنرا کتی (تپه، بندی) بگویند.
 چهره: صدا، فریاد، آواز، در مرد صدای بعضی از جرات، شتا و پشته و زبان
 چهره (در نوبه صدای لرزه است) و رنگ زرگون لرزه بنمال شود.
 گالیش: گادبان و گادون گادون گادولیش یعنی بانی و پانیده (لرزه پشته)

و کالیشی خوش یعنی آواز گاد و دراری (گوداری) و آن آواز مخصوصی است
 که گاد و دراران و چوپان کوه پیرای می نامند دران دریا و شنی خوانند که بسیار ضراب و
 نوزاد است.

میچش: روش، گام برداشتن هم مصدر است که مصدر آن ها مین (متن)
 (در نوبه ها و هر پونده باشد) میچنه یعنی راه برود و بیخ میندام



آن باشد (راه برد) *تیجن* (رونده، تیزرو، دوده) اوستائی ص ۲۵۳
 (تیجن) پهلوی ص ۳۰۹ (تیج) یعنی تیز و کزن نیز در اوزان تیج یعنی تند
 و تیز است.

خجیر یا خجیر : جوهر، شکر، زیبا، خوری، خوش قیافه پهلوی : ۴۳-
 فصل (برچهر) *hūčihr* ، فصل (چهرک) *čihrak*
 منی بهره. اوستائی ص ۲۰۲ (دالمد) *hūčihra*.

نی نی و تپی : گل رسوفا
 گلنو : کتاب مرتب از دو گمگی گلن (گل) (دو آب)
 یوارینه : بارید (رصد) یوارینه (باریدن) وارش (بارش) (بار)
 از همان ریشه است. پهلوی : اصله (واران) *vāran* و اصله-
 ۱۱۳۵ (وارین) *vāritan* یعنی باریدن

هیشینه : زریخت، خردشت، خنده است (مثل مری فشان)
 هیشن و دشین یعنی بریزد و نیش (در دانه فشان بک) ایند واره
 بر یک دهای مخصوصی در شمال دارد
 خال : شاخه و برگ درخت، خالنگ و خالنگ (شاخه و برگ شاخه)

xalans دخاله و دهاله (دوش سر) نیز از همان ریشه است.
 روشن *Ruš* : روشن، فین، جیش
 قناس : تانام نری مده که کشف آن معروف دارانی داشت.
 بنوینه *Banuse* و نوینه *vanuse* : بنفشه پهلوی :
 ۱۱۳۵ (وَنُشَنَك)

پیون *Piun* : مانند آب، روشن، شبیه.
 قوی بقا : آب بقا، اشاره بر آب حیات و آب جوان که بکند و تمام برآید
 آن می گشت.

دیمه *Dim* : صورت، روی، بهره، در گیشای بوچی، ده گدی،
 آستینه و در زری کن نیز دیمه همان منی است.
 ونگ ووا *vang.ova* : گنگ و آوا جز اول در گیش
 و فنی : وانگ پهلوی : ۱۳۱ (وانگ) یا و سله (پزدارش)،



جر درم وا : آوا ، بادگوش لری نورا، دو وا *Vā* (دبخی باد) ریشی اوسته
 با دو (راک) و لایوا ترکیب از دره لایه *Lale* (لی) دو
 (باد) بانی مادی که بان بی کبک و بانی کبک زمانه می باشد .

کوک و کوکی *KUKKI, KUK* : کبک ترکی : کبک
 ، کللیک . قفسی کوک ، آشتیانی ، کوک . آموره ای ، کبکی
 و زندگی نیز کوک لوقس در ترکی اراک و آشتیان واقع شده ، آموره
 ده کبکی در آشتیان باشد ، کبک نیز از قباصل آشتیان است و آشتیان نیز
 قصبه ای است در جالی نهر شان اراک و زندگیها در آشتیان در ترکی هم در کبک

خوش : خوش ، خواندن بهلوی : و لغت ۱۱۱۱۱۱۱۱ (خوانش)
Xvanishn از ریشه *Xvan* (خوان) و از مشتقات آن خیا
 و خیا باشد .

میون کلبه باغ زنگی دیاره ، در میان گنجانگی نمایان است ؛
 منظور از گنجان چهره می شود و منظور از زنگی حال سیه است که در چهره ای او
 چشم نخورد .

کلبه باغ : بیگل بهستان
 بنیاد آوری

در مورد واژه ها و توضیحات ، علاوه بر دانسته های
 ناچیز نویسنده از آثار استادان و دانشمندان که در کتاب خود
 هم آنان در این نام کتاب می نمود استفاده به عمل آمده که ضمن تقدیر -
 دلی از زحمات پراچ آنان ناچار بنیاد آوری میباشم
 بیل - دهم مرداد ماه ۱۳۵۰ - عن محمدزاده
 (سرورده شده در تاریخ ۱۳۳۳/۷/۱۷)

